



فصل ۱:
خانه گریس فیلد

ناکجا آباد موعود

آن روزها
شبیه یک
رؤیا بودند...



با پایان یافتن رؤیا، صبح آغاز می شود.

صبح این
خونه با صدای
زنگوله شروع
می شه.

رأس
ساعت
شش.

صبحونه
آماده س!

همه بیدار
شید، صبح
شده!

من ده ساله
که این جا
زندگی
می کنم.

آروم باش،
من حلش
می کنم. گریه
نکن.

من
نمی توانم بند
کفشم رو باز
کنم...

اما، من
نمی توانم کفشام
رو بپوشم...

آه...! این قدر
یللی تللی نکنید،
لباستون رو
بپوشید!

وایسا!
وایسا
ببینم!

وایسا!!!

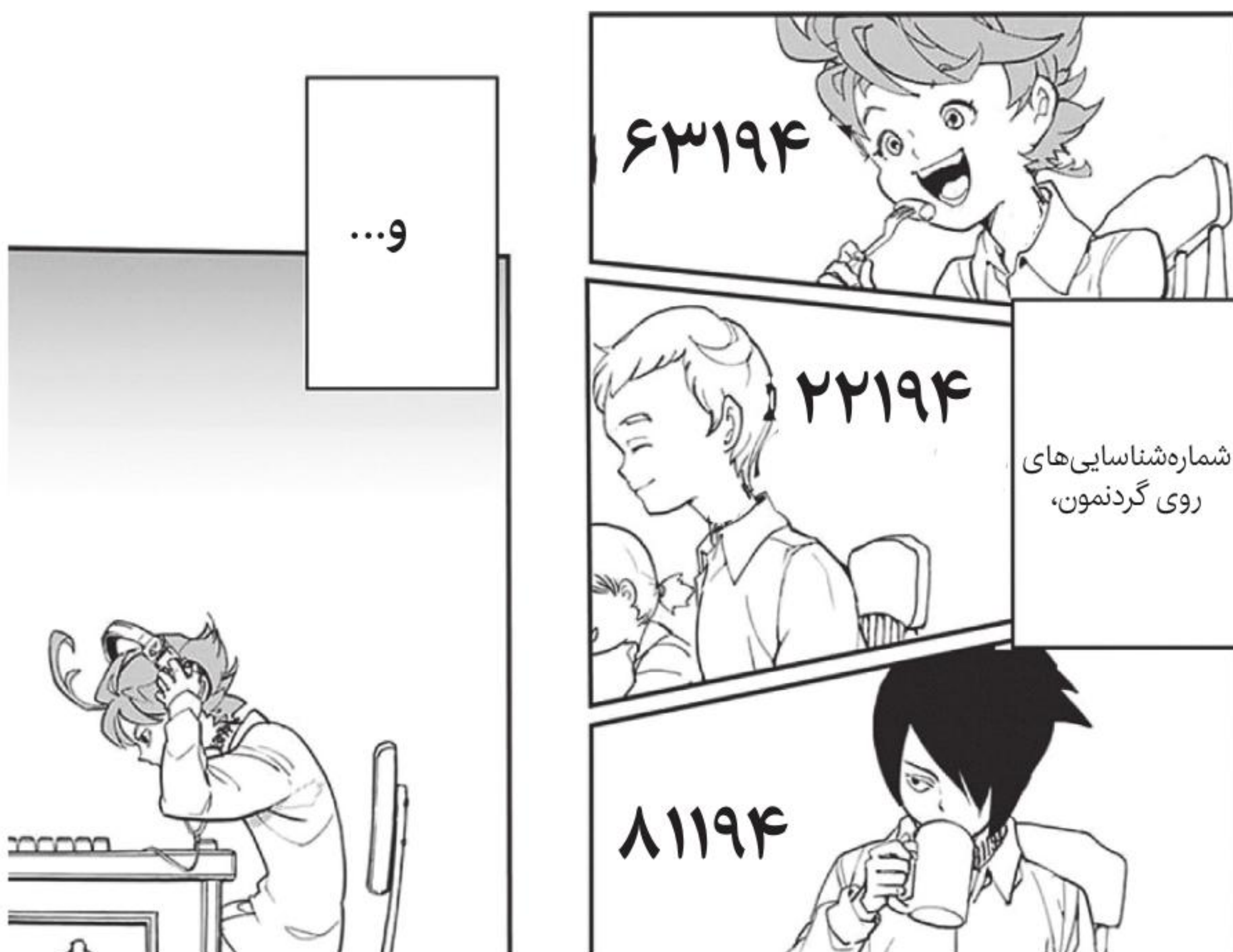


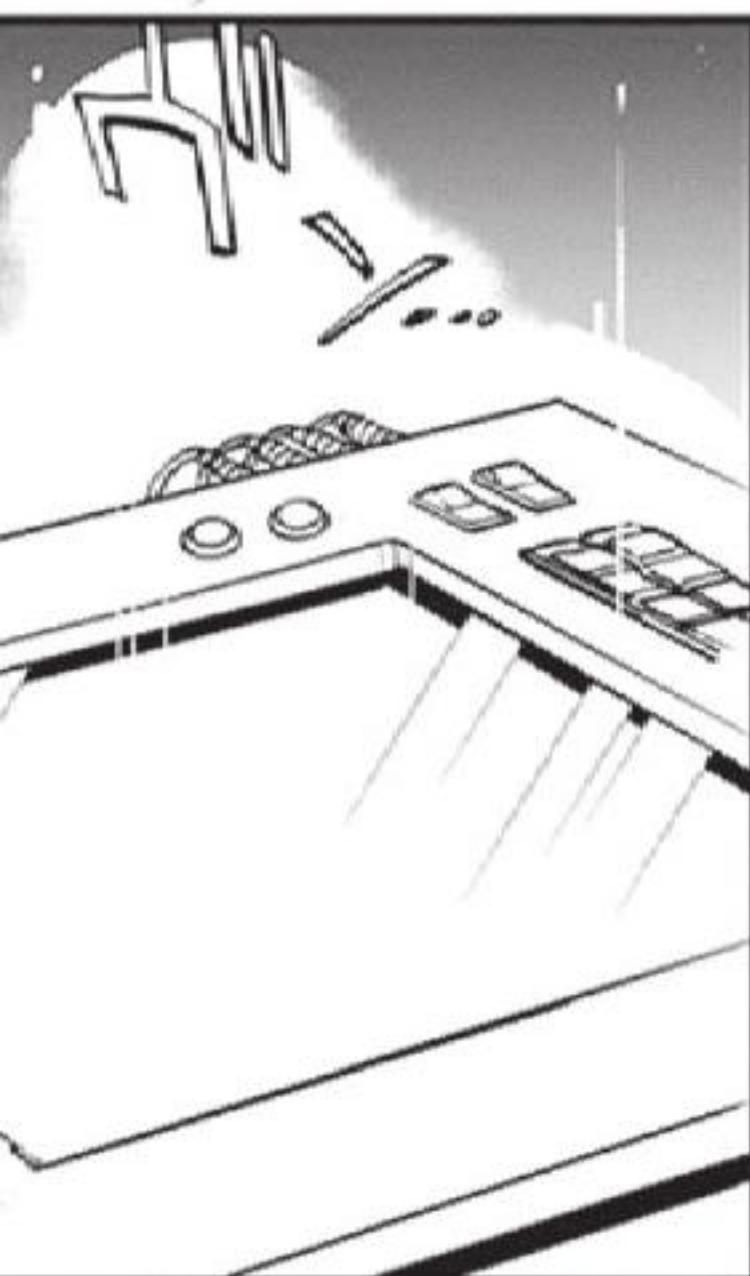












... =

«برای
آینده‌مونه»...
«برای سلامتی
و خوشبختی
خودمونه»

مامان می‌گفت
که این آزمونا
به جای رفتن به
مدارس معمولی
از ما گرفته
می‌شه.





انبوه امتحانات روزانه.



سن ۱۱.
نوع ۱.

لطفاً هر سؤال
را در عرض ۱۰
ثانیه پاسخ
دهید.

شروع
می کنیم.



